

هادی حاتمی - ملایر

توضیحاتی چند درباره‌ی درس

الف - اهداف درس :

۵ دقیقه

۴- بررسی تکالیف دانش آموزان

ت- ارزش یابی تشخیصی :

از درس گذشته «لیلی و مجنون» پرسش هایی به عمل

می آوریم .

۱۵ دقیقه

ث- آماده کردن کلاس برای درس جدید و ارائه ی آن

۶۰ دقیقه

با ذکر حدیث «حب الوطن من الایمان» از رسول اکرم (ص) عنوان «در امواج سند» را روی تخته می نویسیم و رودسند و محل جنگ جلال الدین با سپاه مغول را در روی نقشه برای دانش آموزان مشخص می کنیم . سپس با بیانی مؤثر و گیرا آنان را برای شروع درس آماده می کنیم (در این جا مختاریم شعر را بخوانیم و بعد توضیح دهیم یا هر طور که صلاح می دانیم عمل کنیم).

توصیف کلی متن

این شعر بیان کننده ی یک رخداد دردناک تاریخی است . دانش آموزان با خواندن این شعر و درک و دریافت معنی و مفهوم آن با مفاهیمی چون غیرت ، شجاعت ، حمیت و وطن دوستی آشنا

۳۰ ثانیه

۳۰ ثانیه

۳ دقیقه

ب- وسایل کمک آموزشی

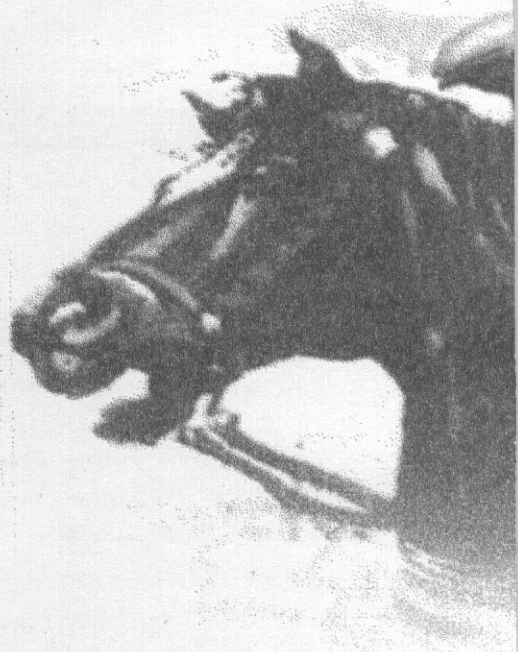
۱- تخته سیاه ، گچ ، نقشه ی جغرافیای طبیعی ، سیاسی آسیا
۲- منابع و مآخذ متناسب با متن ، پس از یک سال ، زمزمه ی بهشت دکتر حمیدی ، ادبیات معاصر دکتر اسماعیل حاکمی (یا هر اثری که متن کامل شعر در آن چاپ شده باشد) ، فرهنگ معین ، چون سبوی تشنه دکتر یاحقی و ...

پ- قبل از شروع درس

۱- شروع کلاس با نام خدا

۲- احوال پرسى با دانش آموزان

۳- رسیدگی به حضور و غیاب



در امواج سند»

می شوند و نسبت به سنگ دلی و هجوم و حشियانه ی مغول احساس انزجار می کنند.

این شعر روایتگر ظلم و ستمی است که در تاریخ ایران بر مردم رفته است. «شاعر کوشیده است در این تابلوی ادبی مسائل عاطفی را با جریانات تاریخی در هم بیامیزد تا لحنش مؤثر و سوزناک شود و الحق که در کار خود موفق بوده. شعر او شعری است که به زیباترین کلمات آراسته شده است اما دید شاعر یک جانبه است و همه ی زوایای این رخداد تاریخی را شامل نمی شود»^۱.

این شعر با توجه به تاریخ ملت جفا کشیده ی ایران دو بعد دارد: یکی مثبت که مورد نظر شاعر بوده و دوم منفی؛ بعد منفی آن که از دید مورخان و اندیشمندان پنهان نمانده، همان سوء مدیریت و جدا شدن از مردم و به خود و خواسته های مادی و شهوانی خود پرداختن و به استبداد حکومت کردن است. به قول استاد ابراهیم باستانی پاریزی در کتاب «سنگ هفت قلم بر مزار خواجهگان هفت چاه» اینان (یزدگرد، جلال الدین، لطفعلی خان زند و ...) کسانی هستند که با کمر بند چرمی به کمک مردم، خود و تبارشان به حکومت می رسیدند و با کمر و سپر و شمشیر جواهرنشان و گنجینه های فراوان موقعی که رسالتشان را فراموش می کردند (خود و نیاکانشان) و با پشت کردن به مردم به جنگ و گریز در مقابل دشمنی که می شد با تفکر و تدبیر و خیراندیشی او را دفع کرد، می پرداختند

و سرانجام شکست می خوردند.^۲

ابیات آغازین این اثر از آرایه ی براعت استهلال برخوردارند؛ یعنی این ابیات زمینه ساز ورود به قصه ای غم آلودند. شاید از این روست که این سروده ی حماسی، غنایی به نظر می آید و مؤلفان کتاب آن را در قسمت ادبیات غنایی آورده اند؛ در حالی که خود به حماسی بودن این سروده معترف اند. (مقدمه ی درس پنجم، صفحه ی ۳۰، کتاب ادبیات ۱، ۲) این شعر در ادبیات معاصر در کنار سروده هایی چون آرش کمانگیر اثر سیاوش کسرای و مهرداد اوستا جزء اشعار حماسی معاصر قلمداد می شود.

شاعر پس از بیان مؤثر و زیبای این رخداد تاریخی، از گفتن و سرودن این داستان چنین نتیجه می گیرد که «باید قدر وطن را بدانیم و در حفظ آن بکوشیم». اوج غم و عاطفه در صحنه ای است که جلال الدین کودکان خود را فرامی خواند و آنان را به رود سند می اندازد. شاید همین غم آلودگی و سوزناکی سبب شده که این شعر در قسمت ادبیات غنایی آورده شود اما غم از مختصات حماسه است و دانش آموزان با آن در نبرد رستم و سهراب آشنا شده اند.

قالب ادبی متن

این شعر در قالب چهارپاره سروده شده است. «قالب چهارپاره دو بیتی هایی است با قافیه ی متفاوت که در معنی به هم مربوط اند. رایج ترین شکل آن این است که فقط مصراع های زوج هم قافیه باشند. البته صورت هایی دیگر هم در چهارپاره به کار رفته است. چهارپاره در وزن آزاد است. این قالب پس از مشروطیت در ایران رواج یافت و تلاشی بود در جهت ایجاد یک قالب نو که بتواند درون مایه ی تازه ای داشته باشد»^۳.

در حقیقت، چهارپاره شعر برزخی انتقال شعر از سنتی به نیمایی است. درون مایه ی چهارپاره را بیشتر اجتماعی و غنایی گفته اند که البته در این مورد حماسی است و برای بیان حادثه ای با زبان روایی به کار رفته است. همانند منظومه ی آرش کمانگیر مهرداد اوستا که در قالب چهارپاره است.

وزن و قافیه

وزن این اثر، ۱۱/---۱۱/---۱۱/---۱۱/ مفاعیلن مفاعیلن فعولن «بحر هزج مسدس محذوف»^۴ (لازم نیست بحث وزن و تقطیع هجایی در کلاس مطرح شود).

در این شعر، مصراع های دوم در هر دو بیت با هم، هم قافیه هستند. کوهساران، نیزه داران- سرها، سپرها- سیاهی، خوارزمشاهی و ... این شکل قافیه سازی یکی از اشکال رایج است. گاه «شاعر با تفنن آزادانه قافیه را در مصراع های اول و سوم و دوم و چهارم هر دو بیتی رعایت می کند و گاه قوافی هر چهار مصراع یا مصراع های اول و چهارم و دوم و سوم را برابر می آورد»^۵.

شناسایی اجمالی زندگی و آثار و سبک صاحب اثر^۶

دکتر مهدی حمیدی شیرازی شاعر نامور و محقق پرکار معاصر در سال ۱۲۹۳ ه. ش. در شهر ادب پرور شیراز متولد شد.

پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی و متوسطه در شیراز، دوره‌ی دانشگاه را تا مرحله‌ی اخذ درجه‌ی دکترای زبان و ادبیات فارسی در تهران گذرانید. شعر گفتن را از حدود سال ۱۳۱۳ شروع کرد. دهه‌ی اول حیات شاعرانه‌ی حمیدی در عوالم عاطفی و رویاهای جوانی گذشت؛ بنابراین، موضوع شعرش عموماً عشق و غزل بود. او در سه مجموعه‌ی پر شور و عاطفی خود یعنی شکوفه‌ها، پس از یک سال و اشک معشوق تمایل روشنی به سبک خراسانی نشان داده است.

پس از سال ۱۳۲۴ مضمین و درون مایه‌های شعر حمیدی به اجتماعی و وطنی و تاریخی تغییر یافت و مجموعه‌های سال‌های سیاه، طلسم شکسته و زمزمه‌ی بهشت حاصل این دوران است. آثار و تألیفات دیگر او را می‌توان چنین برشمرد: «دریای گوهر» (۳ جلد) که مهم‌ترین اثر تألیفی اوست، دو دیگر «عروض حمیدی و فنون شعر» و «کالبدهای پولادین» است. از نوشته‌های منثور حمیدی مجموعه‌های «سبک سری‌های قلم»، «عشق در به در» (۳ جلد)، «شاعر در آسمان» و «فرشتگان زمین» به چاپ رسیده است.

دکتر حمیدی شاعر عصر نیماست اما ادامه دهنده‌ی شعر سنتی و مدافع این نوع شعر در مقابل شعر نو محسوب می‌شود. «حمیدی به نیما و شیوه‌ی نیمایی علاقه نداشت و میان او و طرفداران نیما اختلاف نظر شدید بود»^۸ تا جایی که احمد شاملو، حمیدی شاعر را در قطعه‌ی «شعری که زندگی است» بردار شعر خویش آونگ کرد.^۹

دکتر حمیدی سال‌ها در دانشگاه تهران به تدریس مشغول بود و سرانجام در سال ۱۳۶۵ در تهران وفات کرد و در حافظیه‌ی شیراز به خاک سپرده شد.

ارائه‌ی متن

این متن به وسیله‌ی معلم خواننده شود. (روش خطابی) طالع‌تاریخ

توضیح متن

پس از خواندن متن در مورد هر بند توضیح داده می‌شود. گفتنی است که بعضی از ابیات این آثار حذف گردیده و لازم است معلم با مضمون این گونه ابیات آشنا باشد و در هر جا که لازم می‌داند توضیح دهد.

چنگیز: (در مغولی به معنای قوی، محکم، بزرگ) (خان) نام اصلی وی تموچین و پسر یسوکای بهادر و رئیس قبیله‌ی فیات از قبایل مغول بود. اویس از مرگ پدر بر قبیله‌ی دیگری غلبه یافت و ملقب به چنگیز خان گردید. و سپس قوم اوغور را منقرض کرد و در سال ۶۱۶ به ممالک خوارزمشاهی حمله برد و در ظرف دو سال شهرهای ایران را تسخیر کرد و در سال ۶۱۹ به مغولستان بازگشت و در سال ۶۲۴ درگذشت. (اعلام معین)

محمد خوارزمشاه: محمد بن علاء الدین تکش خوارزمشاه از سلاطین خوارزمشاهی در سال ۵۹۶ هـ. ق به سلطنت رسید ... سلطان محمد، قراختایان را در سال ۶۰۷ به کمک کوچک خان

منقرض کرد و بدین ترتیب مغولان با ممالک خوارزمشاهی مجاور شدند و این مجاورت به جنگ کشید و در سال ۶۱۶ چنگیز به ایران حمله ور شد. سلطان محمد ناچار فرار را اختیار کرد تا این که به جزیره‌ی آبسکون پناه برد و در آن جا به سال ۶۱۸ درگذشت. (معین، اعلام)

آبسکون: شهر و جزیره‌ای بر ساحل طبرستان که فاصله‌ی آن تا گرگان سه روز راه یعنی ۲۴ فرسنگ بوده است. سلطان محمد خوارزمشاه بدین جزیره گریخت و هم در آن جا به سال ۶۱۸ هـ. ق. درگذشت. امروز آن جزیره را آب فرا گرفته است. دریای خزر را به مناسبت نام این جزیره دریای آبسکون گویند (اعلام معین).

جلال الدین: بزرگ‌ترین پسر سلطان محمد خوارزمشاه بود. سلطان محمد در جزیره‌ی آبسکون پسران خود را فرا خواند و جلال‌الدین منکبرنی (کسی که بر بینی خود خال دارد) را جانشین خود معرفی کرد.

جلال‌الدین بعد از آن که در چند جنگ فرعی بر لشکریان مغول پیروز شد، در کنار رود سند، با چنگیز خان رویه‌رو گردید و از وی شکست خورد. او مجبور شد زنان و کودکان خود را در آب رود سند بیندازد. آن گاه خود شناکان از رود سند گذشت و جان سالم به در برد. پس به هندوستان رفت و در آن جا لشکریان پراکنده‌ی خود را جمع کرد و به ایران آمد. وی قریب ده سال دلیرانه در مقابل مغول دشمنان دیگر مقاومت کرد ولی نتوانست کاری از پیش ببرد. از سرگذشت او در اواخر عمرش خبر موثقی در دست نیست.^۹

متن درس و توضیح و تفسیر ابیات

۱- به مغرب سینه مالان قرص خورشید

نهان می‌گشت پشت کوهساران

فرو می‌ریخت گردی زعفران‌رنگ

به روی نیزه‌ها و نیزه‌داران

چهار پاره‌ی اول این اثر آرایه‌ی براعت استهلال دارد «براعت استهلال آن است که سخنور یا نویسنده آغاز سروده یا نوشته‌ی خویش را به گونه‌ای بنویسد و بسراید و در آن واژگان و نکته‌هایی را بگنجانند که گویای زمینه‌ی سروده یا نوشته باشد. شاید بتوان این آرایه را بابتی از استاد شهریار به آسانی فهمید:

در شیون چنین گه زادن تأملی

پیداست متن نامه زعنوان زندگی^{۱۰}

در این جا تصویر نهان شدن تدریجی قرص خورشید همانند انسانی زخمی در حالت سینه خیز است و قرمز شدن رنگ آسمان به هنگام شفق حکایت از داستانی خونین دارد. در حقیقت، ابیات اول زمینه‌ساز روانی برای ورود به قصه‌ای غم‌آلود است. آرایه‌ی دیگر این چهار پاره (بیت اول) استعاره‌ی کنایی یا جان بخشی است که خورشید چون انسانی زخمی پنداشته شده.

در بیت دوم «گردی زعفران‌رنگ» خود یک شبهه است؛ گردی همانند زعفران زرد رنگ که استعاره‌ی مصرحه از اشعه‌ی زرد رنگ خورشید به هنگام غروب آفتاب است.

معنی و مفهوم ایبات: خورشید چون انسانی زخمی که خون از او جاری بود، به حالت سینه خیز، پشت کوه‌ها می‌رفت. خورشید در حال غروب کردن بود و پرتو زرد رنگ آن میدان جنگ و جنگ جویان را فرامی‌گرفت (صحنه صحنه‌ای غم‌آلود شده بود). بعد از این دو بیت یک چهارپاره حذف شده است.

۲- ز سم اسب می‌چرخید بر خاک

به سان گوی خون‌آلود، سرها

ز برق تیغ می‌افتاد در دشت

پیایی دست‌ها دور از سپرها

بیت اول آرایه‌ی تشبیه دارد؛ سرهای از بدن جدا شده هم چون گویی خون‌آلود؛ و چه شبه: گردی آمیخته به سرخی. اسب و گوی از آن جهت که بازی چوگان را به ذهن متبادر می‌کنند، آرایه‌ی مراعات نظیر می‌سازند.

در بیت دوم، برق تیغ، برق شمشیر، درخشش شمشیر اضافه‌ی اختصاصی است/ تیغ و سپر آرایه‌ی مراعات نظیر را می‌سازند (بعد از این چهارپاره یک چهارپاره دیگر حذف شده است).

معنی و مفهوم: سرهای کشتگان بر اثر ضربه‌ی سم اسبان چون گویی خون‌آلود به این طرف و آن طرف می‌افتادند و بر اثر ضربات شمشیر و چرخش تیغ، دست‌ها به طرفی می‌افتاد و سپرها به طرفی دیگر.

۳- نهران می‌گشت روی روشن روز

به زیر دامن شب در سیاهی

در آن تاریک شب می‌گشت پنهان

فروغ خرگه خوارزمشاهی

روی روشن روز را می‌توان به دو گونه تفسیر کرد:

الف - جان بخشی؛ روی روشن انسان روز ب - کنایه از خورشید که در تفسیر دوم نکته‌ای نغز نهفته است، / دامن شب: آرایه‌ی استعاره، کنایه و جان بخشی دارد: دامن انسان شب. در تعبیر الف - صورت روشن روز در زیر دامن شب پنهان شد (روز سپری شد و شب فرا رسید) ب - انسان شب، خورشید را در زیر دامن خود پنهان کرد (خورشید خاموش گشت و سیاهی همه جا را فرا گرفت). این تعبیر زیر دامن پنهان کردن در مورد چراغ به کار رفته که شبیه همین تعبیر دوم است.

حال ارتباط بیت اول با بیت دوم ابتدا بررسی بیت دوم: خرگه: خرگاه، حیمه، سراپرده، مجاز به علاقه‌ی آلبه؛ قدرت و شکوه/ فروغ قدرت: استعاره‌ی مکنیه فروغ خورشید قدرت و شکوه خوارزمشاهیان/ حال ارتباط آن با بیت اول با تشبیهی پنهان: قدرت و شکوه خوارزمشاهیان همان خورشید است؛ یعنی همان گونه که خورشید در تاریکی شب پنهان می‌شود، قدرت و شکوه خوارزمشاهیان نیز در آن شب چون خورشیدی به خاموشی می‌گراید و به پایان می‌رسد. در این جا می‌توانیم تعیین کنیم که تصویر غروب خورشید در ابتدای شعر بیانگر غروب فرمانروایی خوارزمشاهیان است.

معنی و مفهوم: روز جای خود را به شب می‌داد، روشنی

روز در تاریکی شب ناپدید می‌شد و در آن شب تیره نیز دوران قدرت و شکوه خوارزمشاهیان به پایان می‌آمد.

۴- اگر یک لحظه امشب دیر جنبد

سپیده دم جهان در خون نشیند

به آتش‌های ترک و خون تازیک

ز رودسند تا جیحون نشیند

قبل از چهارپاره‌ی چهارم یک چهارپاره حذف شده که مشخص کننده‌ی فاعل مصراع اول چهارپاره‌ی شماره‌ی چهار و شامل این ایبات است:

دل خوارزمشه یک لمحه لرزید

که دید آن آفتاب بخت خفته

ز دست ترک تازی‌های ایام

به آبسکون شهبی بی‌تخت خفته

پس فاعل مصراع اول جلال‌الدین است/ آتش‌های ترک: آتش را می‌توان استعاره از فتنه و نیز شمشیر گرفت که خون قرینه‌ی صارفه‌ی آن است.

ترک: مغول «دیگر از تیره‌های ترک از جمله آلان‌ها، تاتارها، تنغوران و مغولان در سرزمین‌های پهناوری چون مغولستان، چین و آسیای میانه و آمو دریا زندگی می‌کردند و با جنگ و ستیز روزگار می‌گذرانند».^{۱۱}

تازیک: تاجیک، تازیک، غیر ترک، ایرانی (معین)/ سند رودی بزرگ که از دره‌ی میان هیمالیا و قره‌قوروم سرچشمه می‌گیرد و از دره‌ی تاریخی میان هند و افغانستان گذشته ... از جلگه‌ی سند عبور می‌کند ... و در پایان به دریای عمان می‌ریزد. طول آن قریب ۳۱۸۰ کیلومتر است (اعلام معین)/ جیحون: آمو دریا، نام قدیمی رودخانه‌ی جیحون (اکنون در آسیای شوروی) که از کوه‌های شمال افغانستان (پامیر) سرچشمه می‌گیرد و سابقاً به دریای خزر می‌ریخته ولی امروز مصب آن در دریاچه‌ی آرال است ... یونانیان این رود را اکسوس (OXUS) می‌نامیدند (اعلام معین).

در بیت دوم، اسناد مجازی وجود دارد: اسناد به سبب: یعنی به سبب آتش‌های ترک و خون ایرانیان/ ز رودسند تا جیحون: مجاز مرسل به پیوند جزء و کل، تمام سرزمین ایران (در این جا می‌توانیم رودسند و جیحون را روی نقشه به دانش‌آموزان نشان دهیم)/ معنی و مفهوم: جلال‌الدین با خود می‌گوید که اگر امشب لحظه‌ای دیر بجنبد و کاری از پیش نبرد، تا هنگام صبح، خون جهان را فرا می‌گیرد و عرصه‌ی دنیا خونین می‌گردد و آن‌گاه است که تمام سرزمین ایران به فتنه‌ی (شمشیرهای) مغولان و خون ایرانیان پوشیده می‌شود.

این دو بیت را به گونه‌ای دیگر نیز می‌توان مرتب کرد و آن این است که: جلال‌الدین با خود می‌گوید که اگر امشب لحظه‌ای دیر بجنبد و کاری از پیش نبرد، تا سپیده دم با آتش‌ها (فتنه یا شمشیر) مغولان و خون ایرانیان جهان از فاصله‌ی رودسند تا جیحون خونین می‌شود (در خون می‌نشیند).

ش- به خواب شفق در دامن شام

به خون آلوده ایران کهن دید

در آن دریای خون در قرص خورشید

غروب آفتاب خویشتن دید

خوناب: خون آمیخته به آب/شفق: سرخی افق پس از غروب آفتاب/خوناب شفق: اضافه‌ی تشبیهی/دریای خون: استعاره از سرخی شفق در هنگام غروب آفتاب/غروب آفتاب خود را دیدن مانند آفتاب کسی به سر کوه رسیدن و نیز آفتاب کسی زرد شدن، کنایه از ربه زوال و نابودی گذاشتن عمر و دولت کسی است^{۱۱}. پس، غروب آفتاب خویشتن را دید یعنی خود را در معرض زوال و نابودی دید/معنی و مفهوم: جلال الدین (که پشت به رود سند دارد و در مشرق ایران ایستاده، به مغرب نگاه می‌کند) بانگریستن به شفق سرخ‌رنگ و خونین مغرب ایران، ایران باستانی و شکوهمند را خون‌آلوده می‌بیند و نیز با نگاه کردن به خورشید در حال غروب و شفق سرخ‌رنگ مغرب به یاد غروب آفتاب وجود خود می‌افتد؛ یعنی خود را در معرض زوال و نابودی می‌بیند.

۶- چه اندیشید آن دم کس ندانست

که مژگانش به خون دیده تر شد

چو آتش در سپاه دشمن افتاد

ز آتش هم کمی سوزنده تر شد

قبل از این چهار پاره، دو چهار پاره حذف گردیده است. مضمون و محتوای این ابیات حاکی از آن است که جلال الدین زنان و کودکان خود را در خیال چون آهوئی اسیر دست مغولان می‌بیند. اندیشه‌ای که جلال الدین را سخت آزار می‌دهد فکر اسیر شدن زنان و کودکانش به دست مغولان است. در بیت دوم آرایه‌ی تشبیه تفصیل به کار رفته است: جلال الدین همانند آتش بلکه سوزنده تر از آن. معنی و مفهوم: کسی ندانست که چه فکری به مغز جلال الدین خطور کرده اما این فکر او را چنان آزار داد که از روی درد خون‌گریست (کنایه از نهایت و شدت گریه). پس همانند آتشی سوزنده بلکه سوزنده تر و ویرانگر تر از آتش به میان سپاهیان مغول افتاد و به کشتار آنان پرداخت.

۷- در آن باران تیر و برق پولاد

میان شام رستاخیز می‌گشت

در آن دریای خون در دشت تاریک

به دنبال سر چنگیز می‌گشت

قبل از این چهار پاره، دو چهار پاره حذف گردیده که حکایت از دل‌آوری جلال الدین دارد. باران تیر: اضافه‌ی تشبیهی/پولاد: مجاز مرسل به علاقه‌ی جنسیت شمشیر/برق پولاد: هم چون برق تیغ، اضافه‌ی اختصاصی/شام رستاخیز، می‌تواند کنایه‌ای باشد از شور و غوغای صحنه‌ی جنگ در شب/دریای خون: استعاره از صحنه‌ی کارزار که از خون کشتگان چون دریایی از خون شده/به دنبال سر چنگیز گشتن کنایه از نهایت کینه و نفرتی است که خوارزمشاه نسبت به چنگیز و مغولان در خود احساس می‌کند. / معنی و مفهوم: جلال الدین در زیر باران تیر و ضربات شمشیر، شب پایان عمر خود را می‌گذراند و در صحنه‌ی کارزار به دنبال آن بود که چنگیز را بیابد سر از تن او جدا کند (زیرا کینه سراسر وجودش را فرا گرفته بود و فقط با کشتن چنگیز آتش کینه خاموش

می‌گشت).

۸- بدان شمشیر تیز عافیت سوز

در آن انبوه کار مرگ می‌کرد

ولی چندان که برگ از شاخه می‌ریخت

دو چندان می‌شکفت و برگ می‌کرد

عافیت: صحت، سلامت، تندرستی/عافیت سوز، صفت فاعلی: از بین برنده‌ی سلامت و تندرستی، به کنایه کشنده/کار مرگ کردن: کنایه از بی‌جان کردن، کشتن، همانند مرگ (عزراییل) عمل کردن/معنی و مفهوم: جلال الدین با شمشیر برنده و کشنده اش در میان لشکریان مغول همانند مرگ عمل می‌کرد و لشکریان زیادی را می‌کشت اما هر چه می‌کشت، دو برابر آن افراد به جنگ او می‌آمدند. (بیت دوم استعاره‌ی تمثیلیه است).

۹- میان موج می‌رقصید در آب

به رقص مرگ اخترهای انبوه

به رود سند می‌غلتید بر هم

ز امواج گران کوه از پی کوه

قبل از این چهار پاره، دو چهار پاره حذف شده که برای فهمیدن معنی و حال و هوای چهار پاره‌ی شماره ۹ لازم است از مضمون آن‌ها آگاه باشیم و آن این است که جلال الدین از جنگ خسته می‌شود و وقتی اطلاع می‌یابد که دشمن خیمه‌ها را - در کنار رود سند - پیدا کرده است، به سرعت به طرف خیمه‌ها می‌رود. چشمانش به رود سند می‌افتد و شاعر در این جا، تابلویی دیگر را به تصویر می‌کشد و آن توصیف رود سند است. بیت دوم آرایه‌ی تشبیه دارد: حرکت امواج همانند کوهی که به دنبال کوهی دیگر فرو بریزد/معنی و مفهوم: تصویر آسمان در آب رود سند انعکاس پیدا کرده و با تلاطم شدن آب رود، عکس ستارگانی که در آب افتاده تکان می‌خورد که شاعر از آن به رقص مرگ تعبیر می‌کند؛ یعنی سرنوشت، برای جلال الدین و خانواده اش مرگ را رقم زده است (قدما آسمان و ستارگان را در سرنوشت انسان دخیل می‌دانسته‌اند). بیت دوم نیز توصیفی دیگر از رود سند است که حرکت موج‌های سنگین آن همانند فرو ریختن کوهی از پس کوه دیگر است. رود سند همواره موج می‌زد و خروشان بود.

۱۰- خروشان، ژرف، بی‌پهنا، کف آلود

دل شب می‌دید و پیش می‌رفت

از این سد روان در دیده‌ی شاه

زهر موجی هزاران نیش می‌رفت

چهار صفت خروشان، ژرف، بی‌پهنا، کف آلود برای رود سند (آرایه‌ی تنسیق الصفات)/بی‌پهنا: عریض/دل شب: دل سیاه انسان شب استعاره‌ی مکتبه یا دل شب: نیمه شب/سد روان: استعاره‌ی مصرحه از رود سند/دیده: چشم/از هر موجی هزاران نیش می‌رفت کنایه از نهایت آزاری است که جلال الدین از دیدن رود سند تحمل می‌کند. /معنی و مفهوم: رود سند جوشان و خروشان، عمیق و عریض و کف آلوده و موج‌زنان دل سیاه شب را پاره می‌کرد (سینه‌ی شب را می‌شکافت) و به جلو می‌رفت (جاری بود) و جلال الدین از دیدن این رود سد مانند که مانع از فرار

او و خانواده اش می شد، سخت آزار می دید.

۱۱- ز رخسارش فرو می ریخت اشکی

بنای زندگی بر آب می دید

در آن سیماب گون امواج لرزان

خیال تازه ای در خواب می دید

قبل از این چهار پاره، دو چهار پاره حذف شده. جلال الدین

رودسند را مورد خطاب قرار می دهد و با او از روی خشم سخن می گوید:

بدو می گفت اگر زنجیر بودی

تو را شمشیرم امشب پاره می کرد

اشکی: اشک فراوان «ناشناختگی نهاد به نشانه ی بسیاری آن،

گاه نهاد را ناشناخته (نکره) می آورند تا فراوانی آن را نشان

بدهند»^{۱۳}. برای نمونه بیتی از منوچهری:

تو گفتی کز ستیغ کوه سیلی

فرو د آرد همی احجار صد من

پس اشکی: اشک فراوان/بنای زندگی: اضافه ی تشبیهی/

بنای زندگی بر آب می دید: زندگی خود را ناپایدار و فانی می دید/

این که زندگی بر آب نهاده شده باوری است کهن که گویند دنیا بر آب

نهاده شده و خواجوی کرمانی می گوید:

آن که گویند که بر آب نهاده است جهان

مشنوی خواجه که چون در نگری بر باد است

سیماب گون امواج لرزان: تشبیه امواج همانند جیوه در لرزان

بودن/خیال تازه تصور و فکر جدید/خیال تازه ای در خواب

می دید: فکر تازه ای در سر می پروراند/معنی و مفهوم: اشک

فراوانی بر گونه های جلال الدین جاری شد. او زندگی خود را

ناپایدار می دید و بانگریستن به امواج لرزان سند فکر تازه ای به

خاطرش رسید.

۱۲- اگر امشب زنان و کودکان را

زیم نام بد در آب ریزم

چو فردا جنگ بر کامم نگرید

توانم کز ره دریا گریزم

نام بد: رسوایی، بدنامی/بر کام گشتن: کنایه از به دل خواه

گردیدن، به سود شدن/دریا: رود، رودخانه ... (لغت نامه)

چو آمد به نزدیک اروند رود

فرستاد زی رود بانان درود ...

بیستند یارانش یک سر کمر

همیدون به دریا نهادند سر^{۱۴}

«فردوسی»

۱۳- به یاری خواهیم از آن سوی دریا

سوارانی زره پوش و کمانگیر

دمار از جان این غولان کشم سخت

بسوزم خانمان هاشان به شمشیر

دمار: پی، عصب، رگ ... (لغت نامه) ریشه های گوشت

(معین)/دمار کشیدن: پی ورگ را از داخل گوشت به وسیله ی چاقو

در آوردن؛ کنایه از شکنجه و عذاب دادن، هلاک کردن، نابود کردن

مانند: دمار از کسی در آوردن/خانمان: خان و مان/خانمان

سوزاندن کنایه از نابود کردن خانه و کاشانه/غولان استعاره از

مغولان/غولان، مغولان را به ذهن می آورد به خاطر جناس

۱۴- شبی آمد که می باید فدا کرد

به راه مملکت فرزند و زن را

به پیش دشمنان استاد و جنگید

رهانند از بند اهریمن، وطن را

اهریمن: در پهلوی خرد خبیث، عقل پلید؛ در این جا دشمن

بد اندیش، دشمنان شیطان صفت/استاد مخفف ایستاد/شب

آزمایش و فداکاری فرارسیده بود.

۱۵- پس آنکه کودکان را یک به یک خواست

نگاهی خشم آگین در هوا کرد

به آب دیده اول دادشان غسل

سپس در دامن دریا رها کرد

قبل از این چهار پاره، یک چهار پاره بوده که حذف شده و آن

این است:

در این اندیشه ها می سوخت چون شمع

که گردآلود پیدا شد سواری

به پیش پادشه افتاد بر خاک

شهنشه گفت آمد؟ گفت آری

سواری از راه می رسد و از آمدن مغولان خبر می آورد/نگاهی

خشم آگین در هوا کرد: جلال الدین غضب آلوده به آسمان می نگرَد؛

او به سرنوشت و تقدیر آسمانی بدبین است/غسل: شست و شو/

به آب دیده کودکان را غسل دادن آرایه ی مبالغه و اغراق دارد و کنایه

از ریختن اشک فراوان به حال کودکان است.

۱۶- بگیر ای موج سنگین کف آلود

ز هم واکن دهان خشم واکن

بخور ای اژدهای زندگی خوار

دوا کن درد بی درمان دوا کن

موج سنگین کف آلود مورد خطاب جلال الدین است. آرایه ی

جان بخشی/دهان خشم: اضافه ی اقترانی، اگر دهان را از آن رود

بگیریم؛ دهان را به نشانه ی خشم باز کن/اژدها: مار بزرگ،

جانوری افسانه ای. اژدهای زندگی خوار: از بین برنده ی زندگی:

استعاره از رودسند/درد بی درمان: کنایه از تنگنایی که جلال الدین

و کودکان و زنان در آن افتاده و زنان در آن افتاده اند. معنی و مفهوم:

ای رود سند که همانند اژدهایی زندگی کودکان را از بین می بری و

کودکان مرا می خوری، دهان خشم خود را باز کن و مرا از تنگنایی

که در آن اسیرم آزاد کن.

۱۷- زنان چون کودکان در آب دیدند

چو موی خویشان در تاب رفتند

وزان درد گران بی گفته ی شاه

چو ماهی در دهان آب رفتند

چو موی خویشان در تاب رفتند: کنایه از این که پریشان و

ناراحت شدند؛ به تاب رفتن نیز همین معنا را می دهد. برای نمونه

حافظ فرموده است:

چو دست بر سر زلفش زخم به تاب رود

در آشتی طلبم با سر عتاب رود

بیت اول آرایه‌ی تشبیه دارد: زنان همانند موی پریشان خود
پریشان شدند/ آب و تاب جناس دارند، ناقص افزایشی/ زنان چون
ماهی داخل آب رفتند، آرایه‌ی تشبیه دارد. / دهان آب: اضافه‌ی
استعاری.

۱۸- شبی را تاشبی بالشکری خرد

ز تن‌ها سرز سرها خود افکند

چو لشکر گرد بر گردش گرفتند

چو کشتی، باد پا در رود افکند

«را» در این جا «ظرف زمان است مثل «شب را به بوستان با
یکی از دوستان اتفاق میبت افتاد (گلستان) یا به عبارت دیگر «را»
قید زمان ساز است/ شبی را تاشبی: از آن شب تاشبی دیگر، یک
شبانه روز، بیست و چهار ساعت/ خود: کلاهخود، کلاه جنگی/
باد پا: کنایه از اسب/ اسب را همانند کشتی در آب انداخت،
آرایه‌ی تشبیه/ معنی و مفهوم: جلال‌الدین با تعداد کمی سرباز،
سره‌ای زیادی را از بدن جدا کرد و با انداختن سرها کلاهخودهای
فروانی از سرهای بیرون می‌آمد و وقتی لشکریان مغول او را محاصره
کردند، اسب خود را همانند کشتی به رود سند انداخت و از رود
گذشت.

۱۹- چو بگذشت از پس آن جنگ دشوار

از آن دریای بی پایاب آسان

به فرزندان و یاران گفت چنگیز

که گر فرزند باید، باید این سان!

دشوار و آسان: آرایه‌ی تضاد یا طباق را پدید می‌آورند/
دریای بی پایاب: رود عمیق/ که گر فرزند باید، باید این سان:
اگر انسان قرار است فرزندی داشته باشد، آن فرزند باید این گونه
(شجاع) باشد.

۲۰- بلی، آنان که از این پیش بودند

چنین بستند راه ترک و تازی

از آن، این داستان گفتم که امروز

بدانی قدر و برهیچش نبازی

آنان که از این پیش بودند: پیشینیان، گذشتگان/ ترک: مغول
طوایفی که پی در پی به ایران حمله می‌کردند/ بدانی قدر و برهیچش
نبازی: قدر و وطن را بدانی و آن را به آسانی از دست ندهی؛ در
حفظ آن کوشا باشی.

۲۱- به پاس هر و جب خاکی از این ملک

چه بسیار است آن سرها که رفته

ز مستی بر سر هر قطعه زین خاک

خدا داند چه افسرها که رفته

ملک: سرزمین/ سرها: مجاز به علاقه‌ی جزئی: سرداران،
سربازان شجاع وطن/ از مستی: از روی عشق و علاقه به وطن/
افسر: تاج، مجاز به علاقه‌ی مجاورت و همراهی سرداران،
پادشاهان/ معنی و مفهوم: خدا می‌داند که برای حفظ هر و جب
خاک از این سرزمین پر گهر، چه بسیار سردارانی که جان سپرده‌اند
و خدا می‌داند که به خاطر عشق به وطن و برای حفظ هر تکه از
این سرزمین، چه شاهان و سردارانی جان خود را فدا
کرده‌اند.

پی‌نویس‌ها:

- ۱- سرنوشت انسان در تاریخ ایران، فواد فاروقی، عطایی، چاپ اول، ۱۳۶۳، ص ۲۸۱-۲۸۲.
- ۲- سنگ هفت قلم بر مزار خواجهگان هفت چاه، محمد ابراهیم باستانی پاریزی، به نشر، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
- ۳- آرایه‌های ادبی، روح‌الله هادی، چاپ و نشر ایران، چاپ ۱۳۷۴، ص ۵۹.
- ۴- قافیه و عروض، تقی وحیدیان کامیار، شرکت چاپ و نشر ایران، چاپ ۱۳۷۰، ص ۵۲.
- ۵- انواع ادبی، حسین رزمجو، آستان قدس رضوی، چاپ دوم، ۱۳۷۲، ص ۴۳.
- ۶- این مطلب برگرفته از کتاب چون سبوی تشنه، ص ۱۸۲-۱۸۰ است.
- ۷- همان جا، ص ۱۸۱.
- ۸- هوای تازه، احمد شاملو، انتشارات نگاه، چاپ هشتم، ۱۳۷۲، ص ۸۴.
- ۹- شرح مشکلات تاریخ جهانگشای جوینی، احمد خاتمی، انتشارات پایا، قدس رضوی، چاپ دوم، ۱۳۷۲.
- ۳- ادبیات معاصر، اسماعیل حاکمی، نشر رز، چاپ اول، ۱۳۵۳.
- ۴- ادبیات فارسی ۱ و ۲، سال اول نظام جدید، ۱۳۷۶.
- ۵- بدیع، میرجلال‌الدین کزازی، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۳.
- ۶- ترکی در فارسی، علی مؤمن، امیرکبیر (همدان)، چاپ اول، ۱۳۷۱، ص ۴.
- ۱۲- فرهنگنامه‌ی شعری، جلد اول، ص ۸۳.
- ۱۳- معانی، میرجلال‌الدین کزازی، نشر مرکز، چاپ دوم، ۱۳۷۲، ص ۱۲۹.
- ۱۴- شاهنامه‌ی فردوسی، به کوشش سعید حمیدیان، نشر قطره، چاپ سوم ۱۳۷۵، جلد اول، ص ۶۷، ابیات ۲۸۸ و ۲۷۸ داستان ضحاک
- ۱۰- شاهنامه، به کوشش سعید حمیدیان، نشر قطره، چاپ سوم، ۱۳۷۵.
- ۱۱- شرح مشکلات تاریخ جهانگشای
- جونی، احمد خاتمی، انتشارات پایا، چاپ اول، ۱۳۷۳.
- ۱۲- فرهنگ معین، محمد معین، امیرکبیر، چاپ هشتم، ۱۳۷۱.
- ۱۳- فرهنگنامه‌ی شعری، رحیم عقیقی، سروش، چاپ اول، ۳ جلد، ۱۳۷۲.
- ۱۴- قافیه و عروض، تقی وحیدیان کامیار، سال چهارم ادبیات و علوم انسانی، ۱۳۷۰.
- ۱۵- کلیات دیوان شهریار، محمد حسین شهریار، زرین و نگاه، جلد ۱-۲، چاپ دهم، ۱۳۷۰.
- ۱۶- لغت نامه، دهخدا.
- ۱۷- معانی، میرجلال‌الدین کزازی، نشر مرکز، چاپ دوم، ۱۳۷۲.
- ۱۸- هوای تازه، احمد شاملو، نگاه، چاپ هشتم، ۱۳۷۲.
- ۱۹- بررسی احوال و شیوه‌ی شاعری سیلای نسفی، شاعر سبک‌هندی تاجیکستان، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد، رضاساریخانی، دبیر ادبیات ملایر.